

صحنه: در گوشه راست متهم به تنهایی ایستاده است. در وسط قاضی پشت کرسی قضاوت و در گوشه چپ پنج فرشته با لباسهای سفید نشسته اند.

قاضی در حالیکه پرونده را با بی حوصلگی ورق میزند: علت مرگ؟
متهم: ضربات وارده به جمجمه بر اثر شکنجه.

قاضی با لحنی خشک و رسمی: علت مرگ شما در پرونده خودکشی قید شده است.

متهم: در پرونده اشتباهی رخ داده. بنده زیر شکنجه جان داده ام.

قاضی ناباورانه: هرچند علت مرگ شما تاثیری در حکم نهایی دادگاه نخواهد داشت، ولی شما اولین متهمی هستید که ادعا می کنید علت مرگ نادرست گزارش شده است. هوم! پس می فرمایید فرشته مرگ اشتباه گزارش کرده است؟ غیر ممکن است. افراد گروه ضربت از بهترین کارمندان دستگاه هستند. شما مطمئن هستید خودکشی نکرده اید؟

متهم با لیخند: جناب قاضی مگر ممکنه آدم آنهمه درد و عذاب را فراموش کند؟ بنده هفته ها تحت شکنجه مداوم بودم. شلاق کف پا، شوک الکتریکی، کشیدن ناخنها ...

قاضی با تشریوی حرف متهم را قطع می کند: کافی است. نام ماموری که جان شما را گرفت را به خاطر دارید؟
متهم: خیر. ولی شکنجه گرها همدیگر را دکتر و مهندس خطاب می کردند.

قاضی با عصبانیت: بس است آقا! چرا شما همه سئوالات را چپ اندر قیچی پاسخ می دهید؟ منظور نام ماموری است که از طرف بارگاه ایزدی برای گرفتن جان شما اعزام شده بود. ایشان طبق آیین نامه های مصوبه میبایست شخصا حکم مرگ را به دست شما داده باشد. چهره ایشان را هم به خاطر ندارید؟
متهم: چهره مرگ بسیار کربه بود.

قاضی انگشتش را تهدید کنان به طرف متهم نشانه می رود: اینجا برای ما زبان درازی نکنید و حرمت دادگاه را حفظ کنید. ما روزانه صدها مورد مرگ بر اثر شکنجه را رسیدگی می کنیم و چشم و گوشمان از این حرفها پر است. در ضمن فکر نکنید که اگر در زیر شکنجه جان داده باشید برایتان امتیازی محسوب می شود. در نتیجه دست از این تبلیغات بردارید و وقت دادگاه را بیهوده تلف نکنید. بالاخره هرکس باید يك طوری بمیرد جانم. موعد مرگ که فرا رسیده باشد، کامپیوترها بطور اتوماتیک قبض را صادر می کنند و پرونده به ارگانهای اجرایی تحویل داده میشود و گروه ضربت دست به کار می شود. برو برگرد هم ندارد. هرچند چگونگی گرفتن جان انسانها بستگی به عوامل مختلف و شرائط زمانی و مکانی دارد. طبق لایحه جدید ادارات ذیربط موظفند که روشهای مرگ و میر را با ابتکار و متنوع برنامه ریزی کنند و هر ساله تعدادی را هم به قید قرعه انتخاب می کنند که با میل خود و با روش دلخواه خودکشی کنند. اتفاقا نام شما در همین لیست موجود است. ولی مسئله اینجاست که شما مدعی هستید خودکشی نکرده اید و این بسیار عجیب است.

متهم: همانطور که عرض کردم علت مرگ من بدرستی در پرونده منعکس نشده است. تقاضا می کنم مندرجات پرونده را دقیقاً مورد بررسی مجدد قرار دهید تا از تکرار این نوع اشتباهات جلوگیری شود.

قاضی: لطفاً برای ما تعیین تکلیف نفرمایید. اشتباه در قاموس ما معنا ندارد. سیستم اطلاعاتی ما مو لای درزش نمی رود. ما از کوچکترین اعمال انسانها هم باخبریم. ماموران بخش اطلاعات فکر انسانها را حتی قبل از آنکه به مغز خودشان خطور کند از پیش می خوانند. شما با دستگاه عدل الهی طرف هستید نه با اداره آب و برق و تلفن. بهمین دلیل هم معمولاً بررسی پرونده ها در دادگاه بیش از چند دقیقه طول نمی کشد. اساساً علت حضور متهم در اینجا برای اینست که دادگاه شکل رسمی داشته باشد وگرنه ما که از همه چیز باخبریم و تکلیف شما از قبل روشن است. و شما اولین کسی هستید که ادعا می کنید پرونده ناقص است. در دفتر اعمال شما خط خوردگی های زیادی به چشم می خورد. ظاهراً چاره ای نیست جز اینکه وقت بیشتری را به شما اختصاص دهیم. پس لطفاً به سئوالات ما به دقت پاسخ دهید تا مسئله را روشن کنیم. آیا تا کنون اقدام به خودکشی کرده اید؟

متهم: بله

قاضی با عصبانیت از جا برمیخیزد و دستانش را به حالت اعتراض در هوا تکان می دهد: مگر شما دادگاه را مسخره کرده اید؟ اول که گفتید علت مرگ خودکشی نبوده است.

متهم: بله، همانطور که گفتم علت مرگ خودکشی نبوده است.

قاضی: ممکن است توضیح دهید بالاخره چطوری جان داده اید.

متهم: در شب هجدهمین سالگرد تولدم که جشن بزرگی به همین مناسبت در خانه ما برپا بود و زمانی که مهمانها می خوردند و به سلامتی من می نوشیدند، تصمیم داشتم خودکشی کنم. به پستو خانه رفتم و تفنگی را که همیشه پدرم به یادگار نگه داشته بود برداشتم تا به زندگی بی هدفم پایان دهم. از شانس بد تفنگ خالی از گلوله بود. آنقدر کشو ها و کمد ها را گشتم تا بالاخره يك گلوله پیدا کردم. با عجله به اطافم برگشتم، تفنگ را آماده کردم و آنرا به طرف شقیقه ام هدف گرفتم و بلافاصله شلیک کردم.

قاضی: آها! پس خودکشی کردید؟

متهم: خیر.

قاضی: مگر نگفتید که تفنگ را شلیک کردید؟

متهم: بله شلیک کردم. صدای انفجار مهیبی در سرم پیچید و نقش زمین شدم.

قاضی با علاقه و بی صبرانه: حاشیه نروید. نتیجه را بگویید آقای عزیز، نتیجه برای ما مهم است.

متهم: شلیک کرده بودم ولی نه از خون خبری بود و نه درد داشتم. فقط سکوتی محض فضا را انباشته بود. در همان حال ناگهان در باز شد و مهمانها وحشتزده به اطاق هجوم آوردند ولی بادیدن من که سالم زمین افتاده و هاج و واج به آنها خیره مانده بودم همگی مست از شراب جامهایشان را بسلامتی من بالا برده و نوشیدند و خنده سر دادند. دهانها باز و بسته می شد و هیكلها از شدت خنده مرتعش شده بود و دولا راست می شدند و من در سکوتی سهمگین بهت زده به آنها خیره مانده بودم.

قاضی: شما که ما را زجر کش کردید. بالاخره جریان از چه قرار بود؟

متهم: تنها فشنگی که برای خودکشی یافته بودم فشنگ مشقی بود. صدای انفجار باروت فقط قدرت شنوایی ام را از من گرفته بود ولی آسیب دیگری ندیده بودم.

(قهقهه هیئت منصفه و قاضی)

قاضی که از شدت خنده اشك در چشمانش حلقه زده انگشتش را به علامت سکوت بر لبانش می گذارد و فرشتگان را به سکوت دعوت می کند: بسیار خوب. آیا باز هم اقدام به خودکشی کردید؟

متهم: بله دوباره اقدام کردم.

قاضی (کنایه آمیز): موضوع خیلی بامزه شد. خوب این بار چه دسته گلی به آب دادید؟

متهم: چند ماه بعد تصمیم داشتم با قرص سیانور خودکشی کنم. در شبی زمستانی که برف همه جا را پوشانده بود قرص مرگ را مثل گوهری گرانبها در مشمت فشرده و در جیب پنهان کرده بودم و با عجله به طرف خانه می رفتم. در آن نیمه شب یخزده تنها رهگذری بودم که در خیابان دیده می شد و به همین دلیل توجه ماموران گشت امنیتی را که از دور مرا دیده بودند به خود جلب کرده و به تعقیب من واداشته بود. ناگهان سوزش شدیدی تمام وجودم را فرا گرفت و به زمین افتادم. چون گوشه های نمی شنید حتما فرمان ایست آنها را نشنیده بودم. نیمه جان روی برفها مچاله شده و از شدت درد به خود می پیچیدم. خون غلیظ و سیاه رنگی فوران زده و لکه های بزرگی روی برف بجا گذاشته بود. بلافاصله مامورین سر رسیدند و شروع به بازرسی بدنی کردند و به محض آنکه قرص سیانور را یافتند ظنشان به یقین بدل شد که عنصر سیاسی خطرناکی را بدام انداخته اند. بی درنگ به درون ماشین پرتاب شده و به زیر مشمت و لگد گرفته شدم. مدام سنوالهایی می کردند که نه می شنیدم و نه می فهمیدم جریان از چه قرار است در نتیجه اظهار بی اطلاعی می کردم. و هرچه بیشتر اظهار بی اطلاعی می کردم مطمئن تر می شدند که عضو سازمان سیاسی زیرزمینی هستم و برای حفظ اسرار سازمانی و لو ندادن دیگر اعضاست که به سنوالانتشان پاسخ نمی دهم. آنقدر زدند و زدند تا بیهوش شدم. چشمانم را که باز کردم در اطراف نیمه تاریک و سرد و متعفن خود را تنها یافتم. پیکر نیمه جانم مثل لاشه ای سلاخی شده بر روی زمین افتاده بود و خود را تسلیم مرگ می کرد ولی اینبار نیرویی عظیم و ناشناخته در درونم میجوشید و مرا به مقاومت و زیستن وامی داشت. تا ساعاتی قبل مشتاقانه با پای خود به سوی مرگ می رفتم و حالا که عفریت مرگ دنبالم بود، با جان سختی از چنگالش می گریختم.

قاضی با عصبانیت حرف متهم را قطع می کند: اخطار می کنم که فرشته مرگ را عفریت خطاب نکنید. سعی کنید از کلمات مناسبتری برای ادای مطلب استفاده کنید. توهین کافی است. شما بار اول که قرار بود خودکشی کنید با بی کفایتی کامل از عهده کار برنیامده اید که مسئولیت آن بر عهده خود شماست. بار دوم هم که تصمیم گرفتید با قرص سیانور کار را تمام کنید، آنقدر طول و تفصیل دادید تا بدست ماموران حکومتی افتاده اید و حالا تمام کاسه کوزه ها را سر آنها می شکنید و تازه ادعا می کنید که با جان سختی از چنگال مرگ می گریخته اید. خیلی غلط می کرده اید آقای عزیز.

و در حالیکه مدتی پرونده را ورق می زند، عینکش را جابجا می کند و ادامه می دهد: طبق مندرجات این پرونده، سرنوشت شما اینگونه رقم خورده بود که دقیقا هجده سال زندگی کنید و نه حتی یک روز بیشتر. همانطوریکه اول گفتم شما به قید قرعه قرار بوده در همان شب سالگرد تولدتان خودکشی کنید. دفتر اعمال شما در طی این هجده سال پاک است که نشان می دهد آدم بیگناهی بوده اید و مسئله ای نداشته اید. ولی از همان لحظه ای که گلوله را شلیک کرده و خود را نکشته اید گناه کرده اید. رفتار شما در این دادگاه همین را نشان می دهد. از آن پس آدم سرریز و پا براهی نبوده اید. اینجا آمده اید که پاسخگوی اعمالتان باشید ولی دائم تهمت می زنید، تحریک و شانناژ می کنید و نظم دادگاه را بهم می ریزید که بهیچ عنوان قابل توجیه نیست. روشن کنید چه مدت پس از دستگیری به زندگی ادامه دادید؟

متهم: یک دادگاه فرمایشی ترتیب دادند و مرا به شش ماه زندان محکوم کردند و دقیقا همین مدت را من براستی برای زنده ماندن جنگیدم. در طول مدت زندان هم دست از سرم برنداشتند. شکنجه برای گرفتن اطلاعات آنقدر ادامه یافت تا اینکه حالا اینجا خدمت شما هستم.

قاضی: حالا مسئله روشن شد. جنابعالی از هجده سالگی به بعد غیر قانونی زنده بوده اید. چطور نمی دانم. واقعا که مسخره است. حکم مرگ برای شما سه بار صادر شده است. بار دوم یعنی همان شب دستگیری، قرار نبوده که بهیچ عنوان از زیر شکنجه جان سالم بدر ببرید. شما می بایست همان شب جان به جان آفرین تسلیم می کرده اید که با سماجت و کله شقی از این کار سرباز زده اید. بدین معنی که سرنوشتتان را خودتان رقم زده اید که این به تنهایی جرم بزرگی است و از آن بدتر اینکه با این کارتان سیستم پرونده سازی و اداری ما را هم بهم ریخته اید که این گناهی نابخشودنی است. بخاطر همین شیرینکاری های جنابعالی، گزارش هیچکدام از اعمالتان در مدت زمانی که قاچاقی زنده بوده اید در پرونده شما منعکس نشده است. تازه این گوشه ای از خرابکاری شماست. شما دیگران را هم به دردسر انداخته اید. بعنوان نمونه شکنجه گر بیچاره که نتوانسته جان شما را همان شب بگیرد بخاطر سهل انگاری در انجام تقدیرات پرونده سنگینی خواهد داشت. اینجا هم پای خیلی ها گیر است که باید جوابگو باشند. ماموران ذریب مورد مواخذه قرار خواهند گرفت و چوب کارهای شما را خواهند خورد. رسوایی که پرونده شما به پا

خواهد کرد واقعا بی سابقه خواهد بود. شما عنصر خطرناکی هستید. بسیار خوب. بعنوان آخرین دفاع حرف دیگری هم برای گفتن دارید؟
متهم: خیر.
هیئت منصفه مدت کوتاهی را به مشورت می گذرانند و آنگاه یکی از میان آنها برخاسته و به کرسی قضاوت نزدیک شده و رای خود را به اطلاع قاضی می رساند.
قاضی: پس از رسیدگی کامل به پرونده، این دادگاه شما را گناهکار شناخته و به اشد مجازات محکوم می نماید.
صدای پتک